

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث تجرّي

امر دوم در مباحث قطع، بحث تجرّي است؛ اجمالاً بحث تجرّي در این رابطه است که آیا آثاری که بر مخالفت واقعیه ترتب پیدا می‌کند مثل عصیان، بر مخالفت اعتقادی هم ترتب پیدا می‌کند یا خیر؟ بزرگان در این بحث، معمولاً مقداری راجع به خود تجرّي در امور متعدد بحث می‌کنند و سپس وارد بحث تنبیّهات تجرّي می‌شوند؛ یکی از مطالبی که گاه در باب تنبیّهات ذکر می‌شود و بعضی از بزرگان نیز قبل از ورود به بحث تجرّي و به عنوان مقدمه آن را بیان می‌کنند، - گرچه این بحث در مباحث قطع مطرح می‌شود اما اختصاصی به بحث قطع ندارد - این است که در قطع می‌گوییم اگر کسی قطع به موضوعی پیدا کرد، مثلاً قطع پیدا کرد که این موضوع خارجی، خمر است و یا قطع به حکمی از احکام شرعی پیدا کرد، مثلاً قطع به وجوب نماز جمعه پیدا کرد، در صورتی که با قطع خودش مخالفت کند (که از آن به مخالفت اعتقادی تعبیر می‌کنیم)، مایعی را که قطع داشت خمر است، نوشید و یا نماز جمعه را ترک کرد، مستحق عقاب است؛ حال، اگر تصادفاً این قطع مطابق با واقع نباشد، در موردی که قطع به خمریت مایع پیدا کرده، معلوم شود که آن مایع آب بوده است و نه خمر؛ آیا باز هم مستحق عقاب است؟

اینجا مسلماً از مباحثی است که در باب تجرّي مطرح می‌شود و به همین دلیل است که اصولیین بحث تجرّي را در مباحث قطع عنوان کرده‌اند. اما بحث در این است که آیا تجرّي اختصاص به مخالفت با قطع دارد، یا آن که در باب امارات و اصول عملیه نیز این بحث جریان دارد؟ و بالاتر از این، آیا در موارد علم اجمالی و موارد شبهات قبل از فحص (اقتحام در شبهه و ارتکاب آن) نیز تجرّي جریان دارد؟ آیا در موارد امارات و اصول عملیه، مثل این که بینه‌ای قائم شود بر این که فلان مایع خارجی خمر است، که در موارد قیام بینه انسان قطع به خمریت پیدا نمی‌کند؛ حال اگر شخص بگوید هرچند که این مایع خمر باشد، من با بینه مخالفت می‌کنم و آن را می‌نوشم؛ بعداً کشف خلاف می‌شود و معلوم می‌گردد که بینه اشتباه بوده و آن مایع خمر نبوده است؛ در مورد اصول عملیه نیز مانند این که شخص خمریت مایعی را استصحاب می‌کند و با این وجود، مرتکب می‌شود و مایع را می‌خورد؛ اما بعداً کشف خلاف می‌شود و معلوم می‌گردد که آن مایع خمر نبوده است. آیا در این مواردی که اماره یا اصل عملی - چه در موضوعات و چه در احکام - قائم و بعداً کشف خلاف می‌شود نیز تجرّیریان دارد؟ با ملاحظه کلمات بزرگان مشخص می‌شود که در مجموع دو مطلب در خصوص خروج احکام ظاهریه - که مؤدای امارات و اصول عملیه هستند - از بحث تجرّي وجود دارد.

مطلب اول در خصوص خروج احکام ظاهریه از بحث تجرّی

مطلب اول این است که در احکام ظاهریه به هیچ عنوان کشف خلاف معنا ندارد؛ موضوع احکام ظاهریه جهل به حکم واقعی است و در چنین مواردی بر طبق امارات یا اصول عملیه عمل می‌شود. زمانی که کشف خلاف می‌شود، زمان آمد و نهایت و اجل حکم ظاهری است؛ معنای کشف خلاف این نیست که قبلاً حکم دیگری داشته است؛ بلکه تا زمانی که حکم ظاهری قائم است، مسأله چنین است؛ تا هنگامی که اصل عملی مثل استصحاب دلالت بر وجوب شیئی کند، مثلاً اگر با استصحاب، وجوب نماز جمعه را اثبات کردیم، حجیت استصحاب تا زمانی که یقین به خلاف پیدا نکنیم، باقی است؛ اما بعد از آن که یقین به خلاف پیدا می‌کنیم، آیا کشف از این می‌شود که نماز جمعه قبلاً واجب نبوده است؟ نه، چنین نیست، تا قبل از یقین، حکم ظاهری خاصیت داشته است، چون موضوع حکم ظاهری جهل به واقع است، به محض آن که به واقع علم پیدا کردیم، باید بر طبق آن عمل کنیم؛ و این کشف نمی‌کند که حکم قبلی اشتباه بوده است.

حکم ظاهری را به انقلاب الخمر خلاً تشبیه می‌کنند؛ تا زمانی که مایعی خمر است، محکوم به حرمت است؛ به محض آن که خمر به سرکه تبدیل شود، حلال می‌شود و دیگر حرام نخواهد بود؛ در اینجا نمی‌گوییم که تبدیل شدن خمر به سرکه کشف از این می‌کند که قبلاً حلال بوده است، بلکه از زمان انقلاب و تبدیل به خلّیت، حکم خلّیت جریان پیدا می‌کند. حکم ظاهری تا زمانی است که جهل به حکم واقعی وجود دارد، و بعد از آن که حکم واقعی روشن شد، دیگر موضوع حکم ظاهری از بین می‌رود و منتفی می‌شود، و دیگر کشف خلاف در انتفای موضوع معنا ندارد. از این بیان نتیجه گرفته‌اند که اصلاً تجرّی در باب حکم ظاهری معنا ندارد؛ چرا که بحث تجرّی در مواردی جاری است که کشف خلاف راه داشته باشد؛ و چون در موضوع حکم ظاهری کشف خلاف معنا ندارد، پس تجرّی نیز معنا ندارد. تجرّی یعنی این که شخص در ارتکاب عمل با اعتقاد خودش مخالفت کند، مخالفت اعتقادیّه داشته باشد و بعد هم کشف خلاف شود؛ یعنی معلوم شود در همان زمانی که شخص عملش را به عنوان حرام انجام داده، حرام نبوده است.

اشکال این بیان

به نظر می‌رسد که این بیان مخدوش است؛ اشکالش این است که در باب احکام ظاهریه، اگر قائل به سببیت شویم، این بیان درست است؛ بگوییم شارع می‌گوید در صورت جهل به واقع، اماره را به عنوان سببیت جعل می‌کنم؛ یعنی سبب در حدوث مصلحت در مؤدای اماره؛ چون اماره بر وجوب صلاة جمعه قائم شده است، پس صلاة جمعه مصلحت دارد. در ما نحن فیه نیز گفته می‌شود آنچه که تا این زمان وجود داشته، وجوب نماز جمعه بر طبق استصحاب یا اماره بوده است، از حالا به بعد که علم به واقع پیدا کرده‌ای مجالی برای اماره وجود دارد. اما از آنجا که مبنای سببیت، سر از تصویب در می‌آورد و تصویب هم به ادله اربعه باطل است. (به همین جهت قریب به اتفاق اصولیین مبنای طریقت را اختیار کرده‌اند). این بیان صحیح نیست.

مطلب دوم در خصوص خروج احکام ظاهریه از بحث تجرّی

مطلب دوم این است که در باب تجرّی می‌خواهیم ببینیم آیا تجرّی حکم معصیت واقعی را دارد یا ندارد؛ می‌خواهیم ببینیم آیا تجرّی همانند مواردی است که شخص معصیت واقعی می‌کند یا نه؛ بحث تجرّی این است که کسی عملی را به عنوان حرام انجام می‌دهد، اما بعد معلوم می‌شود که حرام نبوده است؛ آیا این شخص مثل کسی است که عملی را به عنوان حرام انجام می‌دهد و بعد هم معلوم می‌شود که آن عمل حرام بوده است؛ اما این قائل می‌گوید مخالفت با اماره و اصول خودش حقیقتاً عصیان است؛ اگر اماره‌ای بر وجوب سوره در نماز قائم شد و کسی با آن مخالفت کرد و سوره را در نماز نخواند، اینجا شخص مرتکب

عصیان حقیقی شده است، نه این که گفته شود این به منزله عصیان حقیقی است و بخواهیم ما نحن فیه را نازل منزله عصیان حقیقی قرار دهیم. شارع اماره و اصول را طریق برای ما قرار داده است و اگر بر طبق آن عمل نکردیم، خود همین می‌شود معصیت واقعی.

اشکال بیان دوم

این بیان هم مخدوش است؛ برای این که إن شاء الله در بحث امارات بیان خواهیم کرد که امارات (یا بطور کل احکام ظاهریه) خودشان ملاکات مستقلاً از ملاکات احکام واقعیه ندارند بلکه احکام ظاهریه عنوان احکام طریقی را دارند؛ یعنی این که شارع فرموده به خبر واحد عمل کن یا به خبر ثقه عمل کن، این طریق است براین که ما را به واقع برساند، وگرنه خود اماره جدای از واقع، یک ملاک مستقلاً ندارد تا گفته شود که مخالفت با آن، معصیت جداگانه است؛ تمام احکام ظاهریه عنوان طریقی دارند.

نتیجه این شد که هر دو بیان برای عدم جریان تجرّی در امارات و اصول عملیه باطل است و ما معتقدیم همان ملاکی که در باب تجرّی در مورد قطع وجود دارد، در اینجا هم می‌آید؛ در باب قطع می‌گوییم اگر کسی قطع به موضوع یا حکمی پیدا کرد و با قطعش مخالفت کرد، اما بعداً معلوم شد که قطعش مخالف واقع بوده است، مسأله تجرّی می‌شود؛ همین بیان در ما نحن فیه نیز وجود دارد؛ بدین صورت که اگر بینه‌ای قائم شود بر این که فلان مایع خمر است یا خمریت آن را استصحاب کنیم، اگر شخصی که بینه برای او قائم شده است بگوید من به نیت این که مایع خمر است آن را می‌خورم، در صورتی که آن مایع در واقع خمر نباشد، بحث تجرّی می‌آید؛ همان ملاکی که در باب قطع وجود دارد در اینجا نیز می‌آید و همان ادله‌ای که برای عقاب متجرّی ذکر می‌کنیم، اینجا هم جریان دارد.

کلام مرحوم نائینی

اما هنگامی که کلمات مرحوم نائینی در صفحه 53 از جلد سوم **فوائد الاصول** را ملاحظه کنید، می‌بینید که از عباراتشان استفاده می‌شود که باید بین امارات و اصول مثبتة تکلیف، و امارات و اصول نافیه تکلیف فرق گذاشت؛ ایشان در امارات و اصول مثبتة می‌فرماید نه تنها تجرّی جریان دارد، بلکه تجرّی از دو جهت در آنجا وجود دارد؛ به خلاف قطع که یک جهت بیشتر وجود ندارد. بیانشان این است که هنگامی که بینه بر خمریت مایع قائم شد، اگر شخص بگوید هرچند که بینه گفته این مایع خمر است، اما آن را می‌نوشم؛ این یک نوع تجرّی است.

بیان دوم تجرّی ایشان این است که شخص می‌گوید بینه قائم شده است بر این که مایع خمر است، من هم باید گوش به حرف بینه دهم، اما به احتمال و به رجای این که خمر نیست، مرتکب آن می‌شود؛ اینجا بیانی که فقط در کلام نائینی است و در جای دیگر آن را ندیده‌ایم، این است که اینجا هم به نوعی تجرّی کرده است؛ منتها در مثال قبلی تجرّی نسبت به واقع است - بینه می‌گوید خمر است و شخص هم به عنوان این که آن مایع فی الواقع خمر است، آن را می‌خورد - اما در اینجا تجرّی به نسبت الی الواقع نیست و بلکه تجرّی بالنسبة الی الطريق است؛ یعنی شارع فرمود که بینه حجت است و در اینجا هم بینه بر خمریت قائم شده است، ولی شخص می‌گوید من احتمال می‌دهم بینه اشتباه کرده باشد و به امید این که مایع خمر نباشد، آن را می‌خورم؛ واقعاً هم خمر نبوده است. در اینجا مخالفتی صورت گرفته اما مخالفت با طریق است و این می‌شود تجرّی در باب طریق.

اشکال بیان مرحوم نائینی

آیا این بیان مرحوم نائینی درست است؟ یعنی در باب امارات و اصول دو نوع تجرّی داریم یکی تجرّی بالنسبة الى الواقع و یکی هم تجرّی بالنسبة الى الطريق؟ ظاهر این است که فرمایش ایشان فرمایشی درستی نیست؛ جلد سوم و چهارم فوائد الاصول همراه با حواشی مرحوم محقق عراقی است، اینجا مرحوم محقق عراقی به مرحوم نائینی اشکال می‌کند و اشکالشان وارد نیز می‌باشد؛ بدین بیان که شارع وقتی می‌گوید بینه حجت است، این را از باب طریقت بیان می‌کند، وگرنه خود بینه که برای شارع موضوعیت ندارد؛ شارع بینه را طریق برای رسیدن به واقع قرارداده است؛ بلکه اینجا احتمال اشتباه وجود دارد، اما شخص باید احتمال خلاف را الغاء کند. مرحوم عراقی می‌فرمایند: امر به الغای احتمال خلاف، یک امر طریقی است و خودش موضوعیت ندارد.

بنابراین، در مواردی که با طریق مخالفت می‌کند، خودش تجرّی محسوب نمی‌شود و چنین چیزی معنا ندارد؛ بلکه تجرّی فقط نسبت به واقع معنا دارد، می‌خواهد به آن واقع یقین داشته باشیم یا اماره و یا اصول عملیه بر آن قائم شده باشد؛ مورد بعدی هم در علم اجمالی است؛ از مواردی که تجرّی در آن جریان دارد، علم اجمالی است؛ کسی که علم اجمالی به خمریت یکی از دو مایع دارد، اگر یکی از آنها را به نیت آنّه خمر مرتکب شد، و واقعاً هم این مایع خمر نبود، مسأله تجرّی واقع می‌شود و وجود دارد. آخرین مورد هم این است که در شبهات حکمیه قبل الفحص، در شبهات تحریمیه، قبل از فحص که نمی‌دانیم شیء حرام است یا نه، آیا اینجا هم تجرّی راه دارد یا نه؟ پاسخ این است که در اینجا نیز تجرّی راه دارد، در اینجا که احتمال می‌دهیم شارع عمل را حرام کرده است و هنوز دلیلی هم نداریم و فحصی هم نکرده‌ایم، اگر کسی آن فعل را به عنوان آنّه حرام انجام دهد و بعد معلوم شود که حرام نبوده، تجرّی جریان دارد.

نتیجه بحث

بنابراین، معیار جامع در باب تجرّی این است که مخالفت با کلّ منجزّ صدق کند، حال آن منجزّ می‌خواهد قطع باشد، یا اماره و اصول عملیه باشد، یا علم اجمالی باشد و یا اقتحام در شبهات قبل الفحص باشد. اگر چیزی منجزّ تکلیف شد، به هر طریقی که می‌خواهد منجزیت داشته باشد، در صورتی که کسی با آن مخالفت کند، از باب تجرّی می‌شود. این به عنوان مقدمه بحث تجرّی، تا مباحث بعد. والسلام.